مقدمه ای بر ادبیات کودکان و نوجوانان (1): (شناسایی ادبیات کودکان و نوجوانان)

سرشار، محمد رضا

الف.مفاهیم

ترکیب«ادبیات کودکان و نوجوانان»، خود از دو بخش«ادبیات»و«کودکان و نوجوانان»تشکیل شده است.آنچه بخش‏ اول این ترکیب به آن اشعار دارد،«خصایص‏ ادبی»موضوع است؛و بخش دوم آن،بر ویژگیهای«روان‏شناختی و تربیتی»این‏ مقوله تأکید دارد.به این ترتیب،می‏توان‏ گفت:«ادبیات کودکان و نوجوانان»، «ادبیاتی»است که آگاهانه و عالمانه،در چارچوب یک سلسله اصول علمی مورد قبول اهل فن در رشتهء روان‏شناسی و تعلیم‏ تربیت این گروههای سنّی آفریده شده‏ است.یعنی یک مقولهء«ادبی-علمی» است.

به عبارت دیگر،پدیدآورندگان آن، علاوه بر داشتن توانایی آفرینش ادبی به‏ مفهوم عام آن،در سطح قابل قبول،باید دارای دانش و آگاهی لازم در زمینهء روان‏شناختی و علوم تربیتی مربوط به‏ مخاطبان آثار خود نیز باشند.علم و آگاهی‏ مذکور،می‏تواند«نظری»،«تجربی»یا «شهودی»(برخورداری از قدرت ارادی‏ 2lیادآوری نوع نگرش،زبان و عوالم خاص‏ کودکی و نوجوانی)باشد.گرچه بهترین‏ شکل آن،برخورداری توأمان نویسنده یا شاعر کودکان و نوجوانان،از هر سهء این‏ موهبتهاست.

علت تأکید بر لزوم آشنایی شاعر یا نویسندهء کودکان و نوجوانان با روان‏شناسی‏ و تعلیم و تربیت مخاطبان آثارش،شخصیت‏ شکل نگرفته و درحال تکامل این‏ گروههای سنّی،و نیز تأثیرپذیری به مراتب‏ عمیق‏تر آنان،از آثار ادبی است.این‏ خاصه‏ها،سبب می‏شود که کودک یا نوجوان، علاوه بر برخورداری از حظهای معمولی‏ که هر اثر ادبی برای یک مخاطب بزرگسال‏ دربردارد،یک سلسله نکات و تأثرات- مثبت یا منفی-اعتقادی،تربیتی و علمی‏ نیز از شعر یا داستان مورد مطالعهء خود بیاموزد و بگیرد،که در شکل‏گیری بنیانهای فکری‏ و شخصیتی او،بسیار تعیین‏کننده باشد. به عبارت دیگر،و با اتفاق‏نظر صاحب‏نظران در امر تعلیم و تربیت و روان‏شناسی«ادبیات کودکان و نوجوانان»، گرچه یک مقولهء تعلیمی صرف نیست. 3lحتی چه‏بسا بدون کمترین قصد و نیتی از این نوع،از سوی پدیدآورندگان آن‏ تولید شده باشد.اما در ذات خود،دارای‏ جنبه‏ها و آثار،تعلیمی قابل توجه برای‏ مخاطبانش است.

بنابراین،برای بهره‏گیری هرچه بهتر و بیشتر از این قالب هنری ارزشمند،علاوه‏ بر تسلط بر ادبیات،آشنایی کافی با ذهن، زبان،گرایشها و نیازهای کودکان و نوجوانان‏ نیز،موردنیاز حتمی شاعر یا نویسنده‏ای‏ است که قصد قلم زدن در این وادی را دارد. با این همه،این اتفاق‏نظر نسبی،با سرعت و سهولت حاصل نشد.همچنان‏ که،در زمان حاضر نیز گروههایی وجود دارند که هرچند در اقلیت‏اند،اما آرای‏ متفاوتی دراین‏باره دارند:

زمینه‏ها

دربارهء مبدأ و زمینهء پیدایش ادبیات‏ کودکان و نوجوانان،در مجموع،سه نظریه‏ وجود دارد:

1.ادبیاتی خاص برای کودکان و نوجوانان،اصولا نه ضرورت و نه وجود دارد

. 2.ادبیات کودکان و نوجوانان به مفهوم‏ امروزی آن،تا پیش از قرن هجدهم میلادی‏ وجود نداشت؛و عملا از این قرن،آن هم‏ از اروپا،آغاز شد.

3.اشکال اولیهء ادبیات کودکان و نوجوانان،با تولد نخستین کودک در جهان‏ پدیدار شد،و در طول تاریخ،همراه با دیگر معرفتها و دستاوردهای علمی و فرهنگی‏ بشری نضج و تکامل یافت،تا به شکل‏ امروزی خود،به ما رسید. طرفداران هریک از این سه نظریه، برای اثبات مدعای خود،دلایل و شواهدی‏ ارائه می‏کنند،که در جای خود،قابل شنیدن‏ و تأمل است.اما از آنجا که پرداختن تفصیلی‏ به هریک از این نظریه‏ها،نیاز به مجالی‏ گسترده‏تر از این مقاله دارد،و در ضمن، بحث را از موضوع اصلی دور می‏کند، در این نوشته،تنها به نظریهء سوم،که‏ از افراطهای نظریهء اول و تفریطهای‏ نظریهء دوم بری‏ست و به همین سبب‏ نیز از مقبولیتی فراگیرتر در بین‏ صاحب‏نظران و دست‏اندرکاران این‏ رشته برخوردار است،می‏پردازیم. در عین حال،در خلال همین‏ بحث،خودبه‏خود،به اصلی‏ترین‏ شبهه‏های مطرح در آن دو نظریه،پاسخ داده خواهد شد:

نظریهء اول

پیروان نظریهء نخست، با استناد به زندگی‏ خانوادگی و اجتماعی‏ انسانها در دورانهای پیش‏ از قرون جدید و نیز زندگی‏ قبیله‏ای،ایلی و عشایری رایج تا امروز، می‏گویند:در آن دوره‏ها و جوامع،تقسیمها و مرزبندی‏های کاذب امروزی برای‏ جداسازی نسلها و گروههای سنّی متفاوت‏ از یکدیگر،وجود نداشت.زیست و معیشت‏ کودک و بزرگسال،یا نواده و فرزند و پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ،به شکلی‏ طبیعی و تفکیک‏ناپذیر،در کنار یکدیگر،و تنیده درهم بود.

کودک از همان بدو تولد،در بقچه‏ای‏ بسته بر پشت مادر،با وی به هرجا می‏رفت، و در هر کار که می‏کرد-حتی اموری دشوار همچون چوپانی و کشاورزی و تولید فراورده‏های دامی-با او بود.پس از آن‏ نیز،که می‏بالید و بر پاهای خود می‏ایستاد، با حضور ارادی در-تقریبا-همهء عرصه‏های‏ کار و تلاش و سازندگی،یاور بزرگترهایش‏ بود،و با برداشتن گوشه‏ای از بار زندگی،در حد توانایی و امکانات خود،چرخ زندگی‏ 2lخانواده و اجتماع خویش را می‏چرخاند.در طی همین جریان نیز،در مدرسه‏ای به‏ وسعت همهء زندگی،همزمان،آنچه را که‏ واقعا به کار زندگی حال و آینده‏اش می‏آمد، می‏آموخت و تجربه می‏کرد،و آن آموخته‏ها و تجربه‏های خود را مورد استفاده قرار می‏داد و به عمل می‏آورد.

در چنین نظامی،البته،زندگی کودک‏ و نوجوان،از تنوع و تجارب تفریحی خاص‏ هم،تهی نبود.با این همه،او در اوقات‏ فراغت نیز،بی‏هیچ مانع یا اجبار و به‏طور کاملا طبیعی،می‏توانست جزئی از حلقهء بزرگترها باشد.در این حال،سخنان،نقلها و مزاحمهای آنان را می‏شنید؛همانند یکی‏ از خود آنها،در بازیها و سرگرمیهایشان‏ شرکت می‏جست،و از این طریق نیز بر تجربه‏ها و دانش خود «ادبیات کودکان و نوجوانان»، «ادبیاتی»است که آگاهانه و عالمانه،در چارچوب یک‏ سلسله اصول علمی مورد قبول اهل فن در رشتهء روان‏شناسی و تعلیم تربیت‏ این گروههای سنّی آفریده‏ شده است.یعنی یک مقولهء «ادبی-علمی»است

می‏افزود.

از نظر این گروه،این‏گونه‏ زندگانی و سلوک فاقد مرزبندیهای تصنعی‏ رایج در زندگی مردم شهرنشین و متمدن‏ امروزی،شیوهء طبیعی زندگی بود،و رشد و تکامل تدریجی،عملی و معتدل کودک و نوجوان،و درنتیجه،نوع انسان را درپی‏ داشت.

یکی از معتقدان به این گرایش گفته‏ است:«باید قبول کرد که بچه‏ها با ما در یک دنیا زندگی می‏کنند-ازنژاد جداگانه‏ای‏ نیستند.من از این تفکر که طفل را چیزی‏ کاملا جدا از زندگی بزرگسالی می‏گیرند، خوشم نمی‏آید.در رادیو بی‏بی‏سی‏ برنامه‏ای با عنوان«فامیل انسانها»اجرا می‏شد،که در آن،عادات اجتماعی قومها و ملتهای مختلف را باهم مقایسه می‏کردند. چیزی که برای من بسیار جالب‏توجه بود، 3lراحتی و جا افتادن درست بچه‏ها در زندگی‏ فلان شبان اهل گینهء جدید یا کوه‏نشین‏ هیمالیایی یا فلان دهقان چینی بود.زیرا بچه‏ها جای خودشان را در جامعهء خاص‏ خودشان داشتند.و حاضرم شرط ببندم که‏ هیچ‏کدام از قومهایی که نام بردم،ادبیاتی‏ خاص کودکانشان نداشتند.شک نیست که‏ سیر تمدن را نمی‏توانیم معکوس کنیم؛ولی‏ اقلا بجاست که خطرات ناشی از آن را، بازشناسیم.»(1)

او افزوده است:«معتقدم که در امر تعلیم،ما به‏طور اساسی،راهی خطا در پیش‏ گرفته‏ایم.به جای اینکه طفل،در ملازمت‏ پدر و مادر بیاموزد که چگونه در کار زراعت‏ کمک کند یا آتش خاموش کند و یا...، همهء کودکان را باهم در گوشه‏ای گرد آورده‏ایم؛و چه می‏کنیم؟:تمام کوشش و سعی در این است که چه کنیم که اینها شیطانی نکنند!راستش،به نظر من، مهمترین هدف تعلیم به‏ صورت فعلی،باید این باشد که کودکان را تا وقتی که‏ بزرگ نشده‏اند،از سر راه پدر و مادر کنار نگهداریم.»(2) این گروه،در اثبات نظریهء خود در زمینهء ادبیات،چه از میان‏ نویسندگان شاخص محبوب‏ کودکان و نوجوانان و چه مشاهیر دیگر عرصه‏های ادب و دانش، شاهد مثالهایی نیز می‏آورند. برای نمونه،از آثاری ماندگار همچون«موش و گربه»عبید زاکانی‏ نام می‏برند،که درواقع یک«نقد اجتماعی و سیاسی‏ست،اما مورد توجه‏ کودکان واقع شده است».یا از ژان پل‏ سارتر،فیلسوف نامدار معاصر فرانسوی‏ یاد می‏کنند که در کتاب«کلمات»خود اشاره کرده است که چگونه از هشت سالگی‏ در کتابخانهء پدربزرگش بر خواندن مسلط شد،و از همان ابتدا،ادبیات جهانی را مطالعه‏ کرد،بدون آنکه مراحل گوناگون رایج در مطالعه را طی کند.

همچنین،به امثال این مطلب نویسندهء نامدار آلمانی و محبوب کودکان و نوجوانان، اریش کستز استناد می‏کنند،که در سخنرانی‏ خود به هنگام دریافت جایزهء بین‏المللی‏ هانس کریستین آندرسن اظهار داشت: منظورش از نوشتن آن کتابها که منجر به‏ آن همه محبوبیت و شهرت برای او و تعلق‏ گرفتن بالاترین جایزهء جهانی این عرصه‏ به وی شد،خلق آثاری برای کودکان و نوجوانان نبوده،بلکه آنها،نوعی بازگشت‏ او به دوران کودکی خودش بوده است.

1lتوده‏ای انبوه از آثار ادبی عامیانه و کلاسیک‏های متعلق به گذشته و قرون جدید نیز وجود که ظاهرا دلیل و نشانه‏ای بر اینکه‏ به قصد کودکان و نوجوانان پدید آمده باشند وجود ندارد؛اما در عمل مورد توجه و استقبال‏ گستردهء این گروههای سنّی قرار گرفته‏اند. به‏عکس،آثار معاصری همچون فیلمهای‏ پویانمایی(کارتون)وجود دارند که دقیقا برای استفادهء کودکان و نوجوانان تولید شده‏اند،ولی غالب بزرگسالان هم،با شوق‏ و علاقه،از آنها استفاده می‏کنند.اینها و موارد مشابه،دستاویزهایی هستند که‏ طرفداران نظریهء نخست،با تمسک به آنها ادعا می‏کنند:ادبیاتی ویژه به نام«ادبیات‏ کودکان و نوجوانان»وجود ندارد.بلکه آنچه‏ هست،«ادبیات خوب»است.و آن، ادبیاتی است که بتواند هرکس را،در هر گروه سنی که هست،«از نقطه‏نظر زیبایی‏شناسی و اخلاقی»،ارضا و محفوظ کند.

دستهء دوم،درواقع،در نقطهء مقابل این‏ دسته قرار دارند.این گروه معتقدند:«همانا ادبیات کودکان،جز در نیمهء دوم قرن‏ هجدهم پدید نیامد.زیرا ادبیات کودکان‏ هنگامی قابل تصور است که«دنیای‏ کودک»وجود داشته باشد.درحالی‏که‏ دنیای کلاسیک و قرون وسطای اروپا، دنیای کودک را نمی‏شناختند.(2») اینان بر این باورند که تا پیش از قرن‏ هجدهم،متخصصان تعلیم و تربیت،برای‏ دوران کودکی،اصالتی ویژه،قایل نبودند. بلکه آن را صرفا دوران ضعف،نقص و فقدان مهارت،تجربه و دانش می‏دانستند. از نظر آنان این برهه از زندگی،تنها یک‏ دوران گذار و انتقال،و کسب آگاهی و تجربه‏ و آمادگی در عرصه‏های موردنیاز،برای‏ ورود به عالم بزرگسالی و پذیرش مسئولیت‏ در اجتماع و خانواده بود.به تعبیری،کودکان‏ را«مینیاتور بزرگسالان»می‏پنداشتند،و «هرگز به امیال و نیازهای کودکی، توجه نداشتند.»

این گروه مدعی‏اند که مطالعهء علمی‏ روان انسان و توجه به انگیزه‏های رفتاری‏ او،تازه در قرنهای هفده و هجده میلادی، در اروپا و غرب آغاز شد،و به سرعت اوج‏ گرفت.در این دوران بود که با آموزه‏های‏ کسانی چون ژان ژاک روسو،به‏تدریج به‏ عوالم خاص و متمایز کودکی و نوجوانی و تفاوتهای قابل توجه آنها با دنیای بزرگسالی‏ پی بردند،و برای این مقاطع سنّی اصالت‏ قایل شدند.درنتیجه،دریافتند که هرگونه‏ برنامه‏ریزی و فعالیت تربیتی برای کودکان‏ یا نوجوانان،باید با توجه به استعدادهای‏ 2lنیازها،گرایشها،و به‏طور کلی، خصوصیتهای سنی آنان صورت پذیرد. درپی این کشفها و نظریه‏پردازیها و تغییر نگرشها بود که به‏تدریج در عرصهء ادبیات نیز،آثاری ویژه،مشخصا به قصد استفادهء کودکان و نوجوانان،نوشته و منتشر شد.

اوج پیشرفت،تکامل و فراگیری این‏ نظریه،در قرن بیستم میلادی بود. به‏گونه‏ای که روان‏شناسان و متخصصان آموزش و پرورش،آن را«قرن‏ کودک»نامیدند.فلسفهء جدید«تربیتی» غرب در این قرن،بر این اصل استوار شد که دوران کودکی باید توأم با شادی باشد. باید به کودک فرصت داد تا کودکی کند؛و از این دوران نخستین زندگانی خود،به اندازهء کافی لذت ببرد.

نظریهء گروه سوم،از جنبه‏هایی با باورهای گروه نخست،و در مواردی با معتقدات گروه دوم،همخوانی دارد.به‏ عبارتی،می‏توان گفت:از افراطهای نظریهء اول و تفریطهای نظریهء دوم،بری‏ست. این طیف،در اینکه در هر مقطع سنی، و از جمله کودکی و نوجوانی،انسان دارای‏ یک سلسله استعدادها،خصایص روانی و ذهنی و تجارب ویژهء خود است که طبعا نیازها و تمایلاتی خاص را درپی می‏آورد که گاه با خصوصیات و نیازها و علایق‏ گروههای سنّی دیگر تفاوتهایی قابل توجه‏ و غیرقابل انکار دارد،با گروه دوم،هم‏ عقیده‏اند.در عین حال،بر این باورند که‏ میان هریک از مقاطع سنی آنچنان مرز و دیوار ضخیم و غیرقابل عبوری قرار ندارد که بتواند هر برهه را،کاملا از دورانهای‏ قبل و بعد از خود،مستقل و متمایز کند.به‏ عبارت دیگر،صرف‏نظر از مقطع سنی‏ای‏ که انسان در آن قرار گرفته است،یک‏ سلسله اشتراکهای عام انسانی نیز وجود دارند،که همهء گروههای سنی را در برمی‏گیرند؛و این مشترکات همگانی، دامنه‏ای به مراتب وسیع‏تر از مختصات‏ ویژهء گروههای سنی متفاوت دارند.یکی‏ از مهمترین این نقطه‏های اشتراک،غایت‏ و مقصود آفرینش نوع انسان،و وظیفهء هر فرد انسانی در این ارتباط،در طول زندگانی‏ خود است.

می‏دانیم که هدف از زندگانی انسان‏ در این جهان،رسیدن او به رشد و کمال،و مهمترین دغدغهء واقعی نوع بشر،کشف‏ «حقیقت»و اسرار هستی است؛(3)به‏ گونه‏ای که جز از این طریق،به آرامش و سعادت حقیقی نمی‏رسد.این را نیز باور داریم که این امر،نوزاد و خردسال و کودک‏ 3lو نوجوان و بزرگسال و زن و مرد و عصر و رنگ ونژاد و منطقهء جغرافیایی خاص‏ نمی‏شناسد.به عبارت دیگر مقصد انسان‏ در تمام مراحل عمر باید یکی بوده و در سراسر زندگی،او باید به سوی این مقصد، روان باشد.هرچند به‏هرحال،هر سلوکی، به اقتضای استعدادها و شرایط سالک، مراحل و منزلگاههایی متفاوت-از ساده و آسان،به پیچیده‏تر و مشکل‏تر-دارد.یعنی‏ برای مثال،در مسیر کمال،اقتضاهای‏ منزلگاه کودکی،با بزرگسالی،تفاوتهایی‏ چشمگیر و قابل توجه دارد.

با این ترتیب،می‏بینیم که در این‏ دیدگاه،ضمن به رسمیت شناخته شدن‏ خصایص و اقتضاهای ویژهء هر دوره از زندگی،نوعی وحدت و پیوستگی بین تمام‏ مقاطع،عمر،و نیز کل جامعهء بشری،در هر زمان و مکان،مورد تأکید و توجه است. نظریهء مذکور،محصول نگرش مبتنی‏ بر این اصل است که هستی،آفریدگاری‏ دانا و حکیم دارد،که جهان و موجودات آن‏ -از جمله انسان-را،براساس هدفی والا آفریده است.بنابراین،در این مجموعهء واحد هدف‏دار،هر موجود جایگاه و وظیفه‏ای دارد، که خواسته یا ناخواسته،باید به آن گردن‏ بگذارد.در این میان،تنها به انسان،به‏ عنوان گل سرسبد آفرینش،صاحب نفحهء الهی و جانشین خداوند در زمین،این اجازه‏ داده شده است که با چشمان باز(آگاهی) به جایگاه و وظیفهء واقعی خود در این چرخه‏ پی ببرد،و با میل و انتخاب خود(اختیار) به آن عمل کند.

در چنین زیست هدفمندی،در عین در نظر گرفته شدن استعدادها،تواناییها و اقتضاهای وجودی انسان در هر برهه و شرایط،و تشویش او به برخورداری معقول‏ از مواهب زندگی مادی،از وی خواسته شده‏ است که هیچ بخش از عمر-حتی خردسالی‏ و کودکی-را با بیهودگی و بطالت به هدر ندهد.از آنجا که مبنای استخراج اهداف، اصول و تعریف ما از ادبیات کودکان و نوجوانان در این مقاله،همین نگرش است؛ همچنین برای هرچه مصداقی‏تر و مستندتر شدن بحث،نیازمند ارائهء توضیح بیشتری‏ در این‏باره‏ایم.

ادامه دارد

پی‏نوشت‏ها:

(1)ایکن،جوان؛«فقط از روی عشق»(از کتاب«سی و نه مقاله»)فاقد نام مترجم؛چاپ‏ اول:1363؛ص 71.

(2)پیشین؛ص 73.

(3)یستکسهم،فان؛معجم الاداب؛چاپ‏ 1968؛لندن.